

90/11/16

• دریافت

91/3/20

• تأیید

## از قهرمان تا پهلوان

(بررسی سیر تطوّر معنایی واژه قهرمان)

سید محمدرضا ابن الرسول\*

بتول حیدری\*\*

### چکیده

واژه‌ها در طول زمان، بنا به دلایل متعددی - از جمله نیاز مردم - دچار مرگ، زایش یا تغییر و تحول در دو حیطه لفظ و معنا می‌شوند که بی‌توجهی به این تغییرات، در فهم و ترجمه متون کهن زیانبار خواهد بود. در نامه 31 نهج البلاغه، واژه «قهرمانه» در عبارت «المرأة ریحانة و لیست بقهرمانه»، مشمول همین تغییرات شده است. واژه قهرمان، معرب واژه فارسی «قهرمان»، به معنای کاراندیش است و ظاهراً از جمله اصطلاحات دیوانی بوده که در صدر اسلام به زبان عربی وارد شده و تاکنون معنای اصیل خود را در این زبان حفظ کرده است. چنانکه، در نهج البلاغه نیز به معنای کارفرما و پیشکار آمده است؛ اما در زبان فارسی، این واژه دچار تغییرات معنایی شده و به معنای پهلوان، شجاع و نیرومند (معادل بطل عربی و *hero* انگلیسی) منتقل شده است. نوشتار حاضر می‌کوشد ابتدا، این واژه را بر اساس کتب لغت عربی و فارسی و با استناد به متون کهن هر دو زبان، ریشه‌شناسی کند سپس با توجه به نحوه کاربرد این واژه در کتب احادیث و در متون فارسی و عربی معاصر، سیر تطوّر معنایی آن را در این دو زبان روشن سازد. از کاربردهای این واژه در متون، چنین استنباط می‌شود که قهرمان‌ها و قهرمانه‌ها طبقه‌ای خاص و با ویژگی‌ها و وظایفی منحصر به فرد بوده‌اند و در محیط و زمانه خود نقش مؤثری داشته‌اند. حضور و کارکرد قهرمان‌های معروف در طول تاریخ، این نکته را روشن می‌سازد. نقد و بررسی شروح و ترجمه‌های عربی و فارسی نهج البلاغه، بویژه آنها که قهرمان را به معنی و کاربرد امروزی آن، یعنی پهلوان تلقی کرده‌اند، مبحث مهم دیگر این نوشتار است. در شروح و ترجمه‌های عربی نهج البلاغه، به معنای صحیح واژه توجه شده است، اما در شروح و ترجمه‌های فارسی، عده‌ای از مترجمان به معنای صحیح و قدیمی واژه توجه نکرده‌اند و معنای امروزی آن را ذکر کرده‌اند.

### کلید واژه‌ها:

نهج البلاغه، قهرمانه، قهرمان، کارگزار، پهلوان

[ibnorrasool@yahoo.com](mailto:ibnorrasool@yahoo.com)

[b.heidari64@yahoo.com](mailto:b.heidari64@yahoo.com)

\*استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

\*\*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

### مقدمه

واژه‌ها در طول زمان و بنا به نیاز گویشوران هر زبان به وجود می‌آیند و با از بین رفتن نیاز، مورد استعمال آنها بتدریج کم می‌شود و در نهایت از میان می‌روند. به همین ترتیب، هر نیاز جدیدی، واژه جدیدی می‌طلبد. بنابراین زبان، پیوسته با زایش و مرگ واژه‌ها روبروست. تغییراتی که در واژه‌ها اتفاق می‌افتد، یا مربوط به ظاهر و صورت است (مثل کاسته شدن صامت یا مصوتی از واژه در واژه‌هایی نظیر آشنا = شنا، پول = پل و...) و یا مربوط به معنای واژه. چنان که گاه واژه‌ای که در آغاز، بر حسب نیاز برای چند معنی گوناگون وضع شده است، در مسیر تحوّل خود، معانی دیگری نیز به آن افزوده، یا برخی از معانی قدیم آن کنار گذاشته می‌شود (مثل واژه پیکان) (رک: شمیسا 1374: 198 و 193)، یا گاه واژه‌ای که فقط یک ما وضع له دارد، معنایی متفاوت به خود می‌گیرد و معنای قدیم آن از میان می‌رود. آنچه در استفاده و ترجمه متون کهن زبان بار خواهد بود، بی‌توجهی به تغییرات معنایی واژه‌ها بویژه مواردی است که در واژه به طور کامل تغییر معنایی روی می‌دهد.

### واژه قهرمان در نهج البلاغه

در نامه 31 نهج البلاغه، مولای متّقین، حضرت علی بن ابی طالب (ع)، که خطاب به امام حسن (ع)<sup>1</sup> پس از بازگشت از صفین نوشته شده است، واژه‌ای آمده که مشمول همین تغییرات معنایی شده است. حضرت، درباره جایگاه زن به فرزندشان چنین فرموده‌اند:

«و لا تملک المرأة من امرها ما جاوَزَ نفسها، فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة و لا تعد بکرامتها نفسها و لا تطمّعها فی أن تشفع بغيرها» (عبده، بی‌تا: 58-59/1).

این متن از نهج البلاغه، در مصادر معتبر آمده است و بسیاری از بزرگان و علمای قبل از شریف رضی، راوی آن بوده‌اند، از جمله، محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب «رسائل» و ابواحمد حسن عسکری در جزء اول کتاب «الزواج و المواعظ» (الحسینی الخطیب 1395ق: 308/3-307).

ابن عبد ربه در دو موضع از عقد الفرید ذیل «فی باب مواظب الآباء للأبناء»، آن را خطاب به محمد حنفیه و امام حسن (ع) دانسته است (ابن عبد ربه، 1420ق: 156/3 و 149). شیخ صدوق نیز در دو موضع از «من لا یحضره الفقیه»، آن را خطاب به محمد حنفیه (شیخ صدوق، 1410ق: 362/3 و 275/4)، و ابن شعبه الحرانی در تحف العقول، آن را خطاب به امام حسن (ع) (ابن شعبه الحرانی، 1367: 134) دانسته‌اند.

بعد از شریف رضی نیز عدّه زیادی این نامه را روایت کرده‌اند؛ از جمله: یحیی بن هارون حسنی متوفی 424 هجری در کتاب «امالی» (رک: الحسینی الخطیب، 1395ق: 309/3). سید بن طاووس نیز اسانید آن را در «کشف المحجّة» به تفصیل آورده است (سید بن طاووس، 1374: فصل 243/154-240).

علاوه بر این، این متن در نسخه‌های مختلف نهج البلاغه، نظیر: صبحی صالح، ابن ابی الحدید، عبده، فیض الاسلام و... بدون اختلاف در ضبط، نقل شده است. عبارتی که واژه مورد نظر ما (قهرمانه) را در خود جای داده است، یعنی «فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة»، حکم مثل یافته و به اصطلاح بلاغیان، «جاری مجرای مثل» شده است. (غرّوی، 1401ق: 133) نظیر آن را در کلام مولدین «الخلیم ریحانة و لیست بقهرمانة» دانسته‌اند (میدانی، 1393ق: ما اوله الخاء، ذیل المولدون).

«خلیم»، در اصل به معنی پناهگاه و خانه آهوست که در آن پناه می‌گیرد و انس می‌جوید و به همین دلیل، مجازاً به صدیق و صاحب نیز، به خاطر الفتی که انسان با وی می‌گیرد، اطلاق می‌شود<sup>2</sup> (فراهیدی، 1405ق: ذیل «خ ل م» و ابن منظور، 1405ق: ذیل «خ ل م»).

از این مثل، در کتب نظم و نثر عربی نیز استفاده شده است. برای مثال در «التمثیل و المحاضرة» ثعالبی (الموسوعه الشعریه)، «کشکول» شیخ بهائی (الموسوعه الشعریه)، «عیون الأخبار» (دینوری، 1373: 170-169) و «بلاغات النساء» (ابن طیفور، بی تا: 172).

در «عقد الفرید»، این عبارت ذیل «امثال اکثم بن صیفی و بزرجمهر فارسی» آمده است (ابن عبد ربه، 1420ق: 79/3)، اما مأخذی برای تأیید صحّت و سقم آن در دست نیست. این عبارت، به صورت «المرأة نهرمانة و لیست بقهرمانة» از پیامبر نیز نقل شده (طبرسی، 1408ق: 252/14)<sup>3</sup> و در «سلک الدرر» مرادی به صورت «إذ کن ریحانات لا قهرمانات» نیز آمده است (الموسوعه الشعریه). در این بررسی، پس از ریشه شناسی واژه قهرمان بر اساس کتب لغت عربی و فارسی، برای تبیین معنای آن، به کاربردهای آن در متون نظم و نثر عربی و فارسی از دوران قدیم تا معاصر استناد خواهد شد تا سیر تحوّل معنایی آن مشخص گردد، سپس به نقد و بررسی معنای ارائه شده از این واژه در ترجمه‌ها و شروح مختلف نهج البلاغه پرداخته خواهد شد.

### ریشه شناسی واژه قهرمان

در فرهنگ‌های قدیم عربی نظیر: «لسان العرب» و «العین»، ذیل قهرم، تلفظ قهرمان را به فتح راء دانسته‌اند (ابن منظور، 1405ق و فراهیدی، 1405ق: ذیل قهرم). جمع این کلمه نیز قهارمة و فعل و مصدر آن به ترتیب قهرم و قهرمة است (البستانی، 1977م و خوری شرتونی، 1889م: ذیل قهرم). «قهرم قهرمة له»، یعنی امور را به عهده گرفت و به انجام دادن آن پرداخت (جر، 1365: 2/ ذیل قهرم). تلفظ دیگر قهرمان را به نقل از «لحیانی»، «قهرمان» دانسته‌اند (جوالیقی، شرح ادب الکاتب، الموسوعه الشعریه؛ ابن سیده، 1388ق: 333/4 و ابن منظور، 1405ق: ذیل قهرم و قرهم). «قهرمان» نیز، به عنوان مقلوب این واژه معرفی شده است (همان). اکثر فرهنگ‌های عربی، این واژه را معرب و دارای ریشه‌ای فارسی می‌دانند (رک: ابن سیده، 1388ق: 333/4 و ابن منظور، 1405ق: ذیل قهرم به نقل از سیبویه و ابن بری). این اصل فارسی در فرهنگ‌های فارسی، «کهرمان» (kuhrumân) دانسته شده است (رامپوری، 1363؛ لاله تیک چند بهار، 1380؛ شاد، 1335 و حسینی، 1337: ذیل قهرمان).

در این واژه مرکب، جزء اول کلمه از مصدر kar = کردن است و جزء دوم «مان» است (برهان تبریزی، 1357: ذیل قهرمان). «منه، (Manah) برابر است با واژه سانسکریت منس (Manas) که در پهلوی، منشن (Mênishn) و در فارسی، منش شده است. این واژه از مصدر man است که در اوستا و فرس هخامنشی، به معنی اندیشیدن و شناختن و به یاد آوردن و دریافتن است و برابر است با to mean انگلیسی و meinen آلمانی که در پهلوی mênitan شده است. در چند واژه مرکب فارسی، مان که از همین بنیاد است، به جا مانده، چنانکه در شادمان (یعنی شاد منش)، قهرمان... نریمان (= نیرم) که در اوستا نئیرمنه -naire manah آمده، صفت است به معنی نر یا مرد منش... رادمان که در شاهنامه، سپهدار خسرو پرویز یاد شده، یعنی رادمنش. دشمن که به معنی بداندیش و بدخواه است، از دش (دژ یعنی بد) و من ترکیب یافته است. من نیز در ادبیات ما به معنی منش و روان و دل به کار رفته است... در نام خاندان شاهنشاهان هخامنشی واژه منش نیز به جا مانده است. مان در این واژه‌ها، ارتباطی به مان (به معنی خانه و سرای) در واژه‌هایی چون کشتمان<sup>4</sup> و دودمان و گرزمان<sup>5</sup> ندارد. در گاثا، دمان demâna و در بخش‌های دیگر اوستا، نمان nemâna به معنی خانه است و در پهلوی مان شده و در فارسی معمولاً با خانه مترادف آورده، خان و مان (= خانمان) گوئیم» (پورداد، 1356: 74 - 72)<sup>6</sup>.

بعضی به اشتباه، «من» را به معنای مرد یا آدمی دانسته‌اند که شاید علت این برداشت نادرست، شباهت ظاهری «من» با man انگلیسی به معنی مرد باشد. در حالیکه man و «من»، هر دو از ریشه «مر» (mar) گرفته شده‌اند (رک:

[www.adel-ashkboos.mihanblog.com](http://www.adel-ashkboos.mihanblog.com)).

فرهنگ‌هایی چون آندراج و «الألفاظ الفارسیّة العربیّة» نیز که قهرمان را متشکل از کلمه نسبت «مان» فارسی و «قهر» عربی دانسته‌اند، به بیراهه رفته‌اند (شاد، 1335، ذیل قهرمان و شیر، 1908م: 130).

بی گمان، علت اینکه در بعضی فرهنگ‌های عربی، نظیر «المنجد» (معلوف، 1375: ذیل قهر) قهرمان ذیل «قهر یقهر» می‌آید<sup>7</sup> و در فرهنگ‌های

فارسی، معنای مجازی حاکم و حکومت و زور و غلبه نیز برای قهرمان ذکر می‌شود، همین باشد که به اشتباه آن را منسوب به قهر می‌دانند. در هر حال، واژه قهرمان با توجه به معنای دو جزئی، در اصل به معنی «کار اندیش» است و در فرهنگ‌های قدیم و جدید عربی به معنی وکیل و امین دخل و خرج (خوری شرتوتی، 1889م و البستانی، 1977م: ذیل قهرم)، و «هو المُسَيِّطِرُ الحَفِيظُ على ما (من) تحت يَدَيْه» (فراهیدی، 1405ق؛ ابن منظور، 1405ق و ازهری، 1964م: 6/ذیل قهرم)، و «من أمناء الملك و خاصته» (همان) و «القائم بأمور الرّجل» (زبیدی، 1306ق: 38/9)، و رئیس خانه شاگردان و پیشکار و نماینده آمده است.

در فرهنگ‌های فارسی قدیم نیز، به معنی کارفرما (ادیب الکرمنی، 1358؛ برهان تبریزی، 1357 و رامپوری، 1363: ذیل قهرمان) و فردی قائم به کارها، خزانه دار، وکیل و نگاه دارنده آنچه تحت تصرف اوست، آمده است (لاله تیک چند بهار، 1380: ذیل قهرمان).

در فرآیند تعریب این واژه، تنها حرف کاف به قاف بدل شده است و واژه، تفاوت چندانی با اصل فارسی‌اش پیدا نکرده است. جوالبقی اصل آن را به اشتباه، «قِرمان» دانسته است (جوالبقی، 1966م: 8).

در غیاب اللغات و آندراج، چنین نقل شده است که بعضی، اصل این واژه را ترکی، به معنی کارفرمای می‌دانند (رامپوری، 1363 و شاد، 1335: ذیل قهرمان). بعضی نیز اصل آن را یونانی دانسته‌اند (التنوخی، 1393ق: 179 به نقل از «تفسیر الالفاظ الدخيلة فی اللغة العربیة»: 59) اما مأخذی برای این وجوه در دست نیست.

### واژه قهرمان در زبان عربی

قهرمان در متون جاهلی به کار نرفته است، اما پس از این دوره، شاهد کاربردهای مکرر این واژه در نظم و نثر عربی و در ترکیب‌های مختلف هستیم. این واژه با معنای اصیلش، در زمان حضرت علی(ع) نیز شناخته شده و کاربرد

داشته است:

- قَدْ صَرَفَ الْبَوَابُ وَالْحَاجِبُ وَقَهْرْمَانُ الدَّارِ وَالكَاتِبُ  
(منصور بن اسماعیل فقیه 306، الموسوعة الشعرية)

- قال عبدالله بن جابر لقهرمان له: إلى أين يا هامان؟ قال أبنی لك صرحاً.  
(التنوخی، 1970م: 254)

- يا قهرمان المصطفى يا طيف إخوان الصفا  
- بالله يا سامون زهر العبهر يا دستمان القهرمان الأكبر  
- بطريق آل محمّد والقهرمان الهاتف  
- كالقهرمان للزعفران سر الأغاني لحن المعاني  
(احمد بن علوان 665، الموسوعة الشعرية)

- و كان يقال له صاحب قران الأقاليم السبعة و قهرمان الماء و الطين و قاهر  
الملوك و السلاطين. (ابن تغرى بردى، 1413ق: 118/13)

- أيما خطه أردت تجده قهرمان المعقول و المحسوس  
(محبّی، بی تا: 470/3)

- و هو ترجمان الله بل قهرمانه و قسطاسه الحق المقام به العدل  
(نيقولوس الصائغ 1169، الموسوعة الشعرية)

مجداً و عزاً قهرماناً<sup>8</sup> قهقبا (فراهیدی 1405ق: ذیل قهرم)

ظاهراً این واژه، یکی از اصطلاحات دیوانی بوده که در صدر اسلام به زبان عربی وارد شده است. البته این منصب و حرفه، از قدیم الایام وجود داشته است چنانکه از بعضی روایات معلوم می‌شود، هامان در زمان فرعون، عمال و قهارمه‌ای برای خود داشته و این منصب در میان پادشاهان فارس نیز وجود داشته است (مجلسی 1404ق: 366/14 و 56/13).

قهرمان و قهرمانه، در متون عربی همعرض با لغاتی چون: رئیس، خازن، وکیل، خائِل<sup>9</sup>، سِفْسیر<sup>10</sup>، بواب، حاجب، کاتب و خادم خاصّه آمده و وظایف و ویژگی‌های خاصی برای صاحبان این حرفه و منصب برشمرده شده است که گاه مثبت و گاه

منفی است. کار اصلی قهرمانان و قهرمانات در دربارها، رساندن نامه‌ها از خلیفه بوده است (التنوخی 1393ق: 179 و التنوخی، الفرج بعد الشدة، الموسوعه الشعریه). بعضی از این افراد با کتابت آشنا بوده‌اند، چنانکه قهرمان «باذان» به نام «بانوبه»<sup>11</sup> که به رسالت به سوی پیامبر فرستاده شد، (مجلسی 1404ق: 390/20) کاتب بوده است. «سلمی نوبختیه» و «عائشه بنت نصر القسوری» نیز، از قهارمه کاتب بوده‌اند (القیروانی، جمع الجواهر، الموسوعه الشعریه).

این افراد، در منازل شخصی یا دربارها (قهرمان الدار یا قهرمة الدار یا قهرمان القصر) نیز خدمت می‌کرده‌اند و یکی از وظایف اصلی آنان، پیشکاری و بر عهده گرفتن وظایف یک فرد دیگر به عنوان وکیل و امین وی و پاسخ دادن به مراجعات بوده است. این افراد در غیبت موکل خود، مشکلات خانواده را حل و فصل می‌کرده و متولی شوون بیت وی محسوب می‌شده‌اند. مثلاً در صحیح بخاری می‌خوانیم: «کَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو إِلَى قَهْرْمَانِهِ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْهُ أَنْ يَزُكِّيَ عَنْ أَهْلِهِ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ» (البخاری 1987م: 42/2). گاهی نیز کنیزان و غلامان دیگر، به عنوان زبردست و یا نایب، در خدمت و تحت نظارت آنها بوده‌اند.

از مهم‌ترین مصادیق پیشکاری و وکالت این افراد، بر عهده گرفتن محاسبات و امور مالی (امین دخل و خرج) بوده است؛ چنانکه در المحاسن و المساوی می‌خوانیم: «فَدَعَا قَهْرْمَانَهُ وَ قَالَ: أَحْمَلُ إِلَيْهِ السَّاعَةَ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ لَصَدَاقِ أَهْلِهِ وَ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ لِشِرَاءِ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ» (بیهقی 1380ق: 201).

و حضرت یوسف نیز «قهرمان خزائن» یا «قهرمان ملک» خوانده می‌شود: وَ أَقَامَ يَوْسُفُ قَهْرْمَانَ خَزَائِنِ وَ الْبَطْرَسِينَ مَوْزَعِي إِنْعَامِهَا (جرمانوس شمالی، الموسوعه الشعریه) ساخت و ساز بهشت شداد نیز بر عهده قهارمه وی بوده است (الحمیری 1984م: 24).

به همین علت، یعنی به سبب در دست داشتن امور مالی، گاه اعمال قهرمانان مورد محاسبه و بازرسی قرار می‌گرفته است:

وَلَا حَاسِبَتْ يَوْمًا قَهْرْمَانِي مُحَاسِبَةً فَأَغْلَظَ فِي الْحِسَابِ



(ابوالشمقمق، الموسوعه الشعریه)

یکی از وظایف قهرمانان، پذیرایی از مهمانان و اکرام و اسکان آنها بوده است؛ در «المحاسن و المساوی» در مورد مردی از عراق که مهمان مرد دیگری شده بود می‌خوانیم: «فبعث عبدالله إلی قهارمته و قال أكرموا جارنا و أوسعوا علیه المنزل... ثم أمر قهرمانه بقبض المال و تجهيز الجاریه بما یشبهها من الثیاب و الخدم و الطیب و المركب» (بیهقی 1380ق: 137؛ سراج قاری 1958م: 126/2).

بنابراین، نظارت بر مطبخ و پخت غذا نیز به عهده آنان بوده است؛ چنانکه منصور، قهرمان خود را به خاطر تغییر در کمیّت غذا تنبیه کرد. (التوخی 1393م: 123/6).

قهرمانان امور مربوط به لباس (خزانه لباس)، پیشکاری شراب (قهرمان الخمر) (ابن جوزی، بی تا: 86)، درباری و نگهبانی و نظارت بر مزارع و حیوانات (مجلسی 1404ق: 358/12) را نیز بر عهده داشته‌اند. آنها نایب ارباب و صاحب خود محسوب می‌شدند و در صورت برکناری و عزل ارباب خود، آنها نیز مؤاخذه و توقیف می‌شدند؛ همانطور که یعقوب لیث، کنیزان و غلامان و قهرمانان و پیشکاران محمد بن طاهر را پس از دستگیری وی، به زندان انداخت (الزمخشری 1410ق: 621/2).

قهرمانان، گاه وظیفه تربیت فرزندان ارباب خود را بر عهده داشتند (القیروانی، جمع الجواهر، الموسوعه الشعریه). حتی بعضی از قهرمانه‌های معروف دوره عباسی، قبل از رسیدن به این مقام، به عنوان دایه خدمت می‌کرده‌اند.

امور دیگری چون: خدمت در جشن عروسی و انجام کارهای عروس (الانطاکی، بی تا: 119/2) و انتخاب و خرید بردگان (الیستی، روضه العقلا، الموسوعه الشعریه) و رسیدگی به امور آنها از جمله غذا نیز، بر عهده قهرمان بوده است (مسلم بن حجاج 1413ق: 692/1).

بعضی از این قهرمان‌ها، بر انواع علوم چون: طب و نجوم و موسیقی مسلط بوده‌اند و یا خود از ادبا و شعرا محسوب می‌شده‌اند؛ همان‌طور که قهرمانه آمر، خلیفه مصر، زنی کاتب و فاضل و مسلط بر انواع علوم بود (ابن تغری بردی 1413ق: 213/5). از ویژگی‌های مهم این افراد، هوش و فراست، فصاحت بیان، حسن معاشرت و زیبارویی و خوش‌آوازی آنان بوده است.

به نظر می‌رسد قهرمان‌ها، لباسی مخصوص به خود نیز داشته‌اند؛ چنانکه «محمد بن عبدالملک الزیات» که در خلافت «معتصم عباسی» از جمله پیشکاران دربار محسوب می‌شد، ذراع‌های سیاه بر تن داشت (جوالیقی، شرح ادب اکاتب، الموسوعه الشعریه). در نهایت الأرب نیز می‌خوانیم:

«فبینما أنا جالس يوماً و لم تتکامل السوق و اذا بامرأة راکبة حماراً مصریاً و علی کفله منديل دبیقی و معها خادم و هی بزى القهارمة» (نویری، 1980م: 138/2؛ التنوخی 1393ق: 178-179/4).

حضور قهرمان‌ها را، در امور جنگی نیز شاهدیم (ابن عرب شاه، فاکهه الخلفاء، الموسوعه الشعریه) و ترکیب «قهرمان الحروب»، ناظر به همین امر است.

به مرور زمان، قهرمان‌ها که از مواجب و مستمری نیز برخوردار بودند<sup>12</sup>، دارای قدرت و ثروت و نفوذ بسیار زیادی در رده‌های بالای حکومتی و صاحب اموال و صامت و ناطق فراوان شدند. در مورد «امّ موسی قهرمانه»، گفته‌اند که پس از توقیف، از وی یک میلیون دینار به خزانه رسید (نویری 1980م: 61/23).

بعضی از قهرمانه‌ها، مانند «ثمل قهرمانه»، پیشکار و متولی دیوان امّ مقتدر (مادر مقتدر عباسی، معروف به «سیده»)، به مجلس مظالم می‌نشستند و به شکایات مردم رسیدگی می‌کردند (ابن تغری بردی 1413ق: 216/3) و در اموری چون: عزل و نصب وزرا و حتی خلفا و دیگر کارهای بزرگ حکومتی و توطئه‌ها دخالت داشتند. آنها گاه، دستور ضبط اموال دیگران را می‌دادند و حتی به حکومت برخی نواحی منصوب می‌شدند، یا جاسوسی و اشراف بر دیگران را بر عهده داشتند، به طوری که قهرمان عبدالله بن معتز، دربارهٔ خیانت و دزدی و کیل وی به وی خبر داد (ثعالی 1966م: 90).

قهارمه، دست‌های پنهان در عزل و نصب‌های حکومتی بودند و علل و چگونگی نفوذ آنها در امور سیاسی، نیازمند بحث‌های مفصل جامعه‌شناسی و تاریخی است. دخالت آنان (قهرمانان زن) در امور دولتی در دوران خلافت مقتدر عباسی، به حدی بود که کاملاً بر ادارهٔ امور تسلط یافته بودند و مقتدر نیز که بسیار

مسرف بود، اموال خزانه را نثار آنان می‌کرد. از همین جاست که سبحة زیدان که یکی از قهرمانه‌های معروف عصر اوست، بسیار شهرت یافته است (ابن تغری بردی 1413ق: 3/ 265). نفوذ و کارشکنی این زنان به حدی بود که علت خلع خلیفه مقتدر را، صغر سن و ناتوانی وی در اداره امور و تسلط مادر و قهرمانه او بر خلافت دانسته‌اند (همان، 3/ 182).

در هزار و یک شب نیز قهرمانات، معمولاً پیرزنان مکار و با سیاستی هستند که با هزار نیرنگ، وصال عاشق و معشوق را ممکن می‌سازند یا کنیزکان خوبرو را با فریب به نزد عاشقانشان می‌فرستند.

شاید به دلیل همین سابقه تاریخی است که «بوشر»، «قهرمانه» را «امراه مستهتره، امراه عاهرة و امراه غیر محترمة» معنا می‌کند (دزی، 1997م: 8/ ذیل قهرمان).

\*\*\*

با توجه به ویژگی‌هایی که برای قهرمان ذکر شد، دیدن وی در خواب، تعبیر خاص خود را دارد: «قهرمان، هو فی المنام، رجلٌ حافظٌ. فإنَّ یوسفَ علیه السلام کان یعمل عمل القهرمة». دیدن «مغرفة» (ظرف نوشیدن آب) را نیز در خواب، به «قهرمان محسن یجری علی یدیه نفقة أهله» تعبیر کرده‌اند (نابلسی، بی تا: 157/2)<sup>13</sup>.

\*\*\*

«قهرمان» و «قهرمانی»، در نام و لقب بعضی افراد نیز به چشم می‌خورد، مانند: اباعبدالله بن قهرمان الصوفی، محمد بن القاسم بن ابراهیم ابوالوفاء القهرمانی القزوینی، مسعود بن عبد الواحد بن خسرو القهرمانی، محمد بن علی القهرمان (الرافعی القزوینی، 1376: 461/1)، سلیمان قهرمان، عبدالملک القهرمانی (اللاتیدی، 1410ق: 237)، قهرمان حسن بن ابی الحسن بن محمد وراوینی، از محدثان (دهخدا، 1352: ذیل قهرمان) و...

چنانکه گذشت، قهرمان‌ها و قهرمانه‌ها در دولت عباسی نفوذ بسیاری داشتند؛ بویژه، قهرمانه‌های منتسب به مادر مقتدر عباسی، سیده ام مقتدر. تاریخ، نام و

- نشان برخی از قهرمان‌ها و قهرمانه‌های معروف را چنین می‌آورد:
- «ثُمَّل قهرمانه»، پیشکار و متولّی دیوان امّ مقتدر، مادر مقتدر عبّاسی که در حکم دست راست وی بود و در بغداد، در سال 306، هر جمعه به مجلس مظالم می‌نشست و به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد. بعضی از مردم و علما، این کار را ناپسند می‌دانستند، زیرا در آن زمان، زنان اجازه نداشتند در بعضی از امور قضاوت وارد شوند. ثمل، قاضی ابوالحسن را فراخواند و از وی خواست کارش را سامانی دهد و به وی راه و رسم قضاوت را بیاموزد. پس از آن، ثمل، احکامی صحیح صادر کرد و به احقاق حقّ مظلومان پرداخت و این کار باعث شد مردم وی را بپذیرند (کحاله، 1984م: 1/185). مقررّ ثمل، مرقد امام ابوحنیفه بود و در مجلس وی، فقها و قضّات و بزرگان حاضر می‌شدند. ثمل را اوّلین قاضی زن مسلمان در تاریخ اسلام می‌دانند. بعضی چون قاضی تنوخی، وی را به شرّ و قساوت قلب موصوف می‌دانند. وی در سال 317 درگذشت و اموال فراوانی از خود بر جای گذاشت (ابن تغری بردی، 1413ق: 3/252).
  - «فارس»، دایه مکتفی خلیفه عبّاسی که به مقام قهرمانی او رسید، در نصب و عزل وزرا دخالت داشت.
  - «خالصة»، کنیز و قهرمانه «خیزران» که در دربار عبّاسی تا زمان «منصور» صاحب مقام بود و وظیفه رسالت مابین خیزران و خلیفه را بر عهده داشت. خیزران در تمام امور خود با وی مشورت می‌کرد و وی بر اموال خیزران، تسلّط تام داشت.
  - «تحفة»، قهرمان «عزّ الدّوله بختیار بویه» که «با محمّد بن احمد الجرجری» ارتباط ویژه‌ای داشت و حامی وی بود، امّا در نهایت، وی را به دشمنش «ابن بقیه» به پنجاه هزار درهم فروخت.
  - «سسمه»، قهرمانه «قاضی ابی عمر محمّد بن یوسف».
  - «عائشه بنت نصر القسوری»، حاجب مقتدر و از قهارمه کاتب.
  - «سمایه»، قهرمانه «أخشید» در مصر. درباره وی چنین نقل می‌کنند که زمانی

بین خلیفه قاضی مصر (که «مطیع» او را نصب کرده بود) و بین یکی از شهود، مخاصمه‌ای رخ داد. قاضی شهادت آن فرد را باطل اعلام کرد. شاهد به نزد سمایه شکایت برد و سمایه قاضی را حاضر کرد و حکم وی را مبنی بر ابطال شهادت شاهد، پاره کرد.

- «وصال»، قهرمانه خلیفه «القائم بالله» که در عزل و نصب وزرا مشارکت داشت (التنوخی، الفرغ بعد الشده، موسوعه الشعریه).

- «فاطمة قهرمانه»، از قهرمانه‌های مشهور دولت عباسی که تعیین مستمری و حقوق اهل دولت، با وی بود. در فرمانی از وی چنین آمده است: «خلیفه دستور داد 40 کیسه طلا از بیت المال خاصه به نزد او برند». در انتهای این فرمان که نظایر فراوانی دارد، توقیع و صحه ابن فرات نیز آمده است (کحاله، 1984م: 4/ 91-92). فاطمه در سال 299، در زیر پل بغداد غرق شد (التنوخی، الفرغ بعد الشده، موسوعه الشعریه).

- «اختیار»، قهرمانه «القاهر بالله» (متوفی 339 هـ) که در به وزارت رسیدن «محمد بن قاسم بن عبیدالله» و برکناری وزیر پیش از وی نقش اصلی داشت.

- «علم شیرازی»، (حسن شیرازی) که با همدستی متنفذین دربار، متقی، خلیفه عباسی را عزل کرد و چشمان او را به میل کشید و مستکفی را به جای وی بر تخت خلافت نشاند و قهرمانه او و مسلط بر تمام امور دربار شد. زمانی که مستکفی در سال 334 معزول و بازداشت گردید، وی نیز به همراه او به بند کشیده شد و چشمانش را به میل کشیدند و زبانش را قطع کردند (همان؛ و نیز نک: صفدی، الوافی بالوفیات، الموسوعه الشعریه). سبب عزل مستکفی و علم، این بود که علم، مراسم عظیمی برپا کرده بود که در آن عده‌ای از ارکان دولت شرکت داشتند. معز الدوله که از علم واهمه داشت، وی را متهم کرد که این مراسم را برای گرفتن بیعت برای مستکفی و کنار زدن معز الدوله برپا کرده است (کحاله 1984م: 3/ 331).

- «زیدان قهرمانه»، وی زندانبان بزرگان به شمار می‌رفت و افراد زیادی مانند:

وزیر «علی بن عیسی»، «ابن جراح»، «قائد بن ابی الساج» و «ابن فرات»، وزیر مقتدر عباسی، پس از عزل، نزد وی به بند کشیده شدند. این زن که پیشکار امّ مقتدر بود، در تجمل و ثروت به حدّی رسید که «سبحه زیدان» مثل شده است. این سبحة، از سی مروارید یکسان در وزن و رنگ، تشکیل شده بود (ثعالبی، 1384ق: 630). نفوذ این زن تا بدانجا بود که بزرگان حکومت برای کسب وجهه و قدرت به وی متوسّل می‌شدند (کحاله، 1984م: 43/2).

- «حدق قهرمانه»، املاکی داشت که به نام خود وی معروف بود. وی از زنان بانفوذ و اهل نیکی بود و در جشن‌های عروسی سلطنتی و اعیاد و مراسم، امور حرم سلطانی و تربیت فرزندان سلطان نقش داشت. وی در سال 737، در قاهره مسجد جامعی بنا کرد. ثروت عظیم وی، در ایام حکومت «صالح بن النکریه» مصادره شد (همان: 1/ 251-250).

- «مُسکة القهرمانه»، کنیز «ملک ناصر محمد بن قلاوون». وی از زنان بانفوذی بود که در دربار ناصر تربیت شد و قهرمانه حرم سلطانی گردید و جشن‌های سلطنتی و امور مهمی چون تربیت فرزندان سلطان به عهده وی بود. وی، عمری طولانی یافت و به ثروت فراوانی رسید و املاکی داشت که به نام خود وی معروف بود. وی که در عصر خود، به شهرت زیادی رسیده بود، اهل خیر و نیکی نیز بود. وی مسجد جامعی در مصر ساخت و در همانجا نیز به خاک سپرده شد. بر بالای یکی از ابواب این مسجد این عبارت را نوشته بودند: «أمرت بإنشاء هذا المسجد المبارك، الفقيرة إلى الله تعالى، الحاجة إلى بيت الله، الزائرة إلى قبر رسول الله، الست الرفیعة مسکة سنة 746» (همان: 5/ 54-55).

- «سلمی نوبختیه»، از قهارمه کاتب (القیروانی، جمع الجواهر، الموسوعه الشعریه).  
- «نظم»، قهرمانه و دایه امّ مقتدر که از اخصّ کنیزان او بود و بسیاری از امور به دست او جریان می‌یافت و امّ مقتدر به دیدار او میل بسیار داشت. وی باعث بالا گرفتن کار «یوسف بن منجم» بود.

- «منداة»، قهرمانه «ابن مقله» که کنیزی زیبا و خوش آواز بود (التنوخی

1393ق: 145/4).

- «ام کلثوم العفلاء»، قهرمانه «ابن فرات» که زنی صاحب عقل و رأی و سیاست و زیرکی بود و ابن فرات را در انجام امورش یاری می‌رساند (همان: 86/8 و کحاله 1984م: 4/255).

- «امّ موسی قهرمانه» یا «امّ موسی هاشمیه»، قهرمانه امّ مقتدر که کار رساندن نامه‌های مقتدر و مادرش به وزراء، بر عهده او بود. درباره وی چنین نقل شده است که: زمانی برای رفع حوائج حرم سلطانی، نزد «علی بن عیسی» وزیر رفت. حاجب وزیر جسارت نکرد وی را از خواب بیدار سازد واز امّ موسی خواست در خانه درنگ کند تا وزیر بیدار شود. امّ موسی خشمگین از این ماجرا بازگشت. در همان لحظه، وزیر بیدار شد و فرزند و حاجبش را برای عذرخواهی به نزد امّ موسی فرستاد، اما وی نپذیرفت و چنان کرد که مقتدر، ابن عیسی را از وزرات عزل و ابن فرات را جایگزین او نمود.

اگر چه امّ موسی به تجمل و مکنّت فراوانی رسید، اما در نهایت، در سال 310 هجری، به همراه برادرش «ابوبکر احمد بن العباس» و خدمتکارانش، گرفتار و اموالش مصادره شد. سبب توقیف وی، آن بود که امّ موسی پس از آنکه ابوالعباس محمد بن اسحاق بن المتوکل علی الله را که نامزد خلافت بود، به دامادی برادر خود درآورد، قدرت زیادی یافت و به تجمل و اسراف روی آورد تا آنجا که دشمنان وی نزد مقتدر سعایت کردند که وی برای به خلافت رسیدن ابوالعباس تلاش می‌کند و از فرماندهان جنگی برای او بیعت می‌گیرد. امّ مقتدر وی را متهم به رویگردانی از پسرش کرد و او را به ثمل قهرمانه سپرد و ثمل نیز وی را به انواع شکنجه‌ها آزد و اموال زیادی از وی مصادره کرد چنانکه «ابن جوزیک» می‌گوید از وی یک میلیون دینار به خزانه رسید (نویری، 1980م: 61/23؛ ابن تغری بردی، 1413ق: 229/3). پس از وفات برادر امّ موسی و دخترش، در سال 315 مقتدر، امّ موسی را بخشید و منصب و اموالش را به او بازگرداند (کحاله، 1984م: 5/124).

- «محمد بن احمد بن محمد الأشعری»، معروف به «ابن محروق»، از اهالی غرناطه (ابن الخطیب، الاحاطه فی اخبار غرناطه، الموسوعه الشعریّه).

- «بانویه»، قهرمان «باذان» که کاتب و حاسب بود و پیش از این از وی یاد شد.
- «یحیی بن عبدالله»، قهرمان الدّار «ابن فرات».
- «مزاحم»، قهرمان «عمر» که به عدل شهره بود (التّوحیدی، 1408ق: 218/2)

\*\*\*

واژه قهرمان و قهرمانه و قهارمه، به جز نهج البلاغه در کتب حدیث دیگر هم (بویره در بحار الانوار)، با همان معانی متون نظم و نثر عربی به کار رفته است که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

- «استقرض قهرمان لابی عبدالله (ع) من رجل طعماً لابی عبدالله (ع) فألج فی التقاضی فقال له ابو عبدالله (ع) ألم أنهک أن تستقرض لی ممّن لم یکن له فکان» (کلینی، 1365: 5 و 158؛ طوسی، 1365: 10/7؛ حرّ عاملی، 1409ق: 413/17 و 75).

- «حدّثتی بعض اصحابنا عن بعض فصادی العسکر من النصارى أن ابا محمّد (ع) بعث إلىّ يوماً فی وقت صلاة الظهر فقال لی اقص هذا العرق... فلما اصبحت أمر قهرمانه أن یعطینی ثلاثة دنانیر فاخذتها و خرجت...» (کلینی، 1365: 513/1-512؛ حر عاملی، 1409ق: 22/17؛ مجلسی، 1404ق: 132/59-131).

- «فوثب هشام عن مجلسه و دعی قهرمانه فقال لا یبیتن هذا فی عسکری» (مفید، 1364: 247).

- نام یکی از راویان حدیث نیز «عمرو بن دینار» بوده که قهرمان «آل زبیر» بوده است (ترمذی، 1414ق: 272/5).

- در داستان ایوب، ابلیس به شکل پیشکار مزارع و حیوانات وی (قهرمان الحرث یا قهرمان الرّعاء) بر وی ظاهر می‌شود تا خبر نابودی کشت و زرع و چهارپایان او را بدهد:

«... و مات رعاؤها ثمّ خرج ابلیس متمثلاً بقهرمان الرّعاء حتّی جاء ایوب».

«... حتّی هبت ریح عاصف فنسفت کلّ شیء من ذلك حتّی کأنه لم یکن، ثمّ خرج ابلیس متمثلاً بقهرمان الحرث حتّی جاء ایوب» (مجلسی، 1404ق: 12/358-359).



- در بعضی از روایات نیز، از حرفه قهرمانی در بهشت یاد شده است: «و استقبلتهم قهارمتها بمنابر الريحان» (همان، 22/7 و 388/95).
- امام سجّاد (ع) و امام هادی (ع) نیز، قهرمانانی مخصوص به خود داشته‌اند (همان، 98/96).

\*\*\*

بنا بر آنچه از نمونه‌های متون احادیث و نظم و نثر عربی دیدیم، قهرمان با همان معنای اصیل اولیّه خود که از فارسی گرفته شده و در فرهنگ‌های عربی نیز آمده، در این متون به کار رفته است. این واژه در زبان عربی، برخلاف زبان فارسی تطوّر معنایی نیافته و در لغت‌نامه‌های معاصر عربی هم با همان معنی قدیم خود به کار رفته است؛ چنانکه در: الرائد (مسعود 1992م: ذیل قهرم)، معجم الطالب (الشویری 1995م: ذیل قهرم)، المنجد (معلوف 1375: ذیل قهر)، المعجم الوسیط (البستانی 1382: ذیل قهرم)، محیط المحيط (البستانی 1977م: 760)، اقرب الموارد (خوری شرتونی 1889م: 1048/2) و لاروس (جر 1365: ذیل قهرم)، به معنی وکیل و امین دخل و خرج و «قهرمانه» نیز به معنی «مدبّرة شؤون البيت» آمده است. برای «قهرمانه»، معنای خانه دار، کدبانو، پرستار و دایه (سیّاح، 1371: ذیل قهر) و مدبّرة، مربیّه (مدیر زن، خدمتکار زن و معلّم سر خانه زن) (البلبکی، 1387: 834) نیز ذکر شده است.

آنچه در زبان عربی، معادل قهرمان امروز در زبان فارسی است، واژه «بطل» است. مانند: بطل الروایة (قهرمان داستان)، بطلة القصّة (قهرمان زن در یک قصّه)، بطل المصارعه (قهرمان کشتی)، بطل العالم (قهرمان جهان) و... (غفرانی و آیت‌الله زاده شیرازی، 1369: ذیل قهرمان).

### واژه قهرمان در زبان فارسی

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، قهرمان در زبان فارسی، تغییر معنایی داده و به معنی شجاع و پهلوان (معادل «بطل» عربی) درآمده و با کلمات مختلفی ترکیب

شده است؛ مانند: قهرمان ملک، قهرمان شرع رسول، قهرمان کرم، قهرمان خزانه، قهرمان سخن، قهرمان خانه تن، قهرمان اجل و قهرمان ماء و طین و...؛ اما کاربرد معنایی این واژه در زبان فارسی، به وسعت کاربردش در زبان عربی نیست. قهرمان در فرهنگ‌های و متون منظوم و منثور قدیم فارسی، معنایی مانند معنای آن در زبان عربی، یعنی پیشکار، مسئول خزانه و تدارکات، حاجب و دربان، حافظ و نگهبان و وکیل دارد:

- «مادر شیر گفت ملک را زندگانی تو متفکر گردانیده است و چون خیانت تو ظاهر شد و دروغ که در حق قهرمان ناصح او گفتی پیدا آمد، نشاید که تو را طرفه العینی زنده گذارد» (منشی، 1363: 132 و 155).

- تو مر چرخ اقبال را آفتابی تو مر گنج هوشنگ را قهرمانی  
(عنصری 1363: 278)

- جودست قهر گنج و تو را قهرمان هم اوست بر گنج خویش کس نکند قهر قهرمان  
(فرخی سیستانی 1371: 297)

- صد ماه بانوان سزدت پیشکار و هست صد شاه ارمنت رهی و قهرمان شده  
(خاقانی 1374: 402)

- تویی در پرده وحدت نهانی فلک را داده بر در قهرمانی  
(نظامی گنجوی 1386: 295)

- گرگ را بر میش کردن قهرمان باشد ز جهل گربه را بر پیه کردن پاسبان باشد خطا  
(سنایی 1336: 3)

- «نسیم، خادم را که قهرمان قصرها و مهتر غلامان بود و همیشه صد غلام با شمشیرها، محافظت خلیفه را ملازم او بودندی، بخواند.» (جوینی 1355: 171/3).

- مال تو یک ساعته، گنج تو ناپایدار رو که بر آسوده‌ای ز خازن و قهرمان  
(مسعود سعد 1364: 578/1)

- از قهر دیو عشق چو دیوانه شد سرم دولت ز عقل بر سر من قهرمان نهاد  
(معزی 1362: 186)

مسئولیت حفظ و نگهداری از حیوانات و نظارت بر غذا و اسلحه خانه نیز بر

عهدهٔ قهرمان بوده است:

- فرستادش به خانه باغبان را  
بفرمودش که رو اسپان بیاور  
همیدون خوردنی چیزی که داری  
بخواند از خانه پنهان قهرمان را  
گزیده هر چه باشد آن تگاور  
سلاحم با همه ساز شکاری  
(فخرالدین اسعد گرگانی 148:1337)

- اگر اشتر و اسب و استر نباشد  
کجا قهرمانی بود قهرمان را  
(ناصرخسرو 10:1370)

البته، قهرمان در شعر و نثر فارسی قدیم، معنای حکومت و پادشاهی و تسلط را  
نیز که از لوازم قهرمانان بوده است، در ضمن خود دارد و حتی صفت پادشاه قرار  
می‌گیرد:

- بر سر هر که سر نباخت درو  
قهر او قهرمان همی یابم  
(عطار 795:1345)

- گوش به غوغا مکن هیچ محابا مکن  
سلطنت و قهرمان نیست چنین دست باف  
(مولوی 507:1367)

- ای پادشاه عادل و سلطان گنج بخش!  
هرگز جهان ملک چو تو قهرمان نداشت  
(مسعود سعد 1364: ج 1، 114)

- ضمیر روشن و رای مبارک او را  
بر آسمان و زمین، شاه قهرمان کردند  
(عبید زاکانی 351:1380)

- نهنگ اگرچه بود قهرمان کشور بحر  
به کرم آبی‌ای از خود فزون همیشه غذاست  
(نویسی 258:1993)

- «بدان که روزی، سلطان شریعت و برهان حقیقت و قهرمان طریقت، از کمال  
فتوت، از چهار بالش نبوت پشت وا گذاشته بود» (سنایی 35:1359).

- معربد ناشم که نیکو نباشد  
که می‌را بود جز خرد قهرمانی<sup>14</sup>  
(انوری 756/2:1364)

و در «ویس و رامین»، همپایهٔ وزیر قرار می‌گیرد:

- سپهدار بزرگش بود ویرو  
وزیر و قهرمانش بود کیلو  
(فخرالدین اسعد گرگانی 370:1337)

- و نیز صفتی برای وزیر خیانت پیشه بهرام گور در «هفت پیکر»:  
 - چون بدان قهرمان درآمد قهر / شه منادی روانه کرد به شهر  
 (نظامی گنجوی 1387: 332)
- بدین ترتیب، با توجه به وظایف قهرمان که بیشتر در انجام کارهای دشوار و در  
 عین حال تسلط بر امور بوده است، کم کم در واژه قهرمان، معنای غلبه و تسلط و  
 نیرومندی و دلاوری، معنای اصلی می‌شود؛ چنانکه در اشعار قرون 10 تا 13 شاهد  
 این تغییر معنایی تدریجی هستیم:
- در آن دیار که قهر تو قهرمان گردد / پدر به قتل پسر نیست مهربان و رحیم  
 (نظیری نیشابوری 1340: 455)
- دیاری را که خواهد فتنه ویران / در او آثار قهرت قهرمان باد  
 (وحشی بافقی 1347: 193)
- در اشعار صائب، این واژه به کرات و در ترکیب‌های مختلف همراه واژه‌های  
 گوناگون به کار می‌رود (و گاه در برابر و متضاد واژه «مهربان» قرار می‌گیرد):  
 مانند: قهرمان عالم، قهرمان توبه، قهرمان خدا، قهرمان حسن، قهرمان عدل،  
 قهرمان ملک، قهرمان عالم و به ویژه قهرمان عشق:
- قهرمان عشق بی‌تاب است در خون ریختن / این محیط از موج خود سوزن به ماهی می‌دهد  
 (صائب 1366: 1340 / 3)
- بر رعیت مهربانی و به ظالم قهرمان / می‌بری هر جا که باید لطف و قهر خویش کار  
 (همان 1370: 3560/6)
- و قانئی، شاعر قرن سیزدهم، که کاربرد قهرمان در اشعار او بیشتر به معنی  
 «مسلط» و نزدیک به معنای قدیمی قهرمان است، این واژه را لقب ممدوحان خود  
 قرار می‌دهد؛ مانند: قهرمان فتحعلی شاه (قانئی 1336: 337)، قهرمان ملک و ملت  
 حاجی آقاسی (همان، 520) و ... .
- برادر محمد شاه قاجار، (پسر عباس میرزا) نیز، «قهرمان میرزا» نام داشته که  
 سروش در رثای وی، او را «قهرمان شه» می‌نامد:
- پس از تو جهان زیستن را نشاید / جهانها پس از قهرمان شه نمائی  
 (سروش اصفهانی 1340: 656)

و لقب «نواب قهرمان الملکی» داشته است (رستم الحکما 1352: 467). نهایتاً، در اوایل قرن 14 هجری و در دوره قاجار، واژه قهرمان از معنای غلبه و تسلط، کاملاً به معنای بطل عربی و hero انگلیسی منتقل می‌شود. نخستین کسی که این تغییر معنایی را متذکر می‌شود، محمد علی داعی الاسلام مؤلف فرهنگ نظام است. وی در جلد 4 فرهنگ خود، که در سال 1317 منتشر می‌شود، ضمن بیان معنی اصیل واژه می‌نویسد:

«چند سال است که در جراید ایران، این لفظ را در معنی هیرو (hero) انگلیسی استعمال می‌کنند، مثل قهرمان هواپیمایی و قهرمان چوگان بازی و غیر آنها؛ لیکن این معنی با معنای اصلی مناسبتی ندارد و صحیح، پهلوان گفتن است» (داعی الاسلام، 1317: 4/ذیل قهرمان).

از آن زمان تاکنون، همچنان این واژه در معنی hero به کار رفته و هیچ نشانی از معنای قدیم آن در فارسی امروز باقی نمانده است. چنانکه در کتاب‌های متعلق به پس از این زمان که در «الذریعه» از آنها یاد شده است، به نظر می‌رسد قهرمان به معنای امروزی به کار رفته است؛ یعنی به معنی ستاره، بطل و شخصیت شماره یک؛ مانند قهرمانان تمرین، قهرمانان آزادی، قهرمان استالین گراد، قهرمان پیشاهنگان، قهرمان تمدن، قهرمان دوران، قهرمان ونیز، قهرمانان ایران باستان و غیره (آقابزرگ طهرانی، 1355: 17/218-219).

نمونه برخی کاربردهای قهرمان در آثار معاصر:

- پیش سپاه شیهه کشید اسب دولتش یعنی کجاست تاج که اینجاست قهرمان (بهار 1357: 407/1)
- آه اگر با این هیاهو باز شناسیم ما یکه تاز مفسدت جو قهرمان فتنه را (فرخی یزدی 1369: 83)
- دویده پر ناله تر، برفته دیوانه تر نشسته بیگانه تر، چرای ای قهرمان (یوشیج 1370: 604)

در فرهنگ‌های معاصر فارسی (معین 1362: ج 2، نفیسی، 1343: ج 4؛ عمید 1365 و دهخدا 1352: ذیل قهرمان)، به هر دو معنی جدید و قدیم اشاره شده است. فرهنگ سخن، کاربردهای امروزی این واژه را چنین می‌آورد:

«1- آنکه در کار دشوار و مهمی مثل ورزش یا جنگ تلاش زیادی کرده و به شهرت رسیده است؛ مثل: قهرمان فتح خرمشهر، قهرمان فوتبال. 2- در ورزش، ورزشکار یا تیمی که در یک دوره مسابقه ورزشی، مقام اول را به دست آورده است: تیم وزنه برداری ایران، قهرمان مسابقات آسیایی شد. 3- در ادبیات، هر یک از شخصیت‌های اصلی داستان، نمایشنامه یا فیلمنامه: برای قهرمان کتاب دلش می سوخت. 4- پهلوان و دلاور: راستی! چه تصمیم قهرمانانه‌ای بود» (انوری 1381: 6/ذیل قهرمان).

از این واژه، این ترکیبات نیز رایج شده است: قهرمانانه: همراه با دلاوری و شجاعت، شجاعانه؛ قهرمان بازی: مثل قهرمانان رفتار کردن، ادای قهرمانان را درآوردن؛ قهرمان پرستی: گرایش بیش از حد به پیروی از شخصیت‌های برجسته؛ قهرمان پرور: پرورش دهنده قهرمان (همان).

البته برای قهرمان، این معانی نیز در فرهنگ‌های فارسی ذکر شده است: قوت و زور و قدرت، نام پهلوانی که در افسانه‌ها گویند (نقیسی 1343: 4/ذیل قهرمان)، حکم با جلال و قهر (شاد 1335: 3/ذیل قهرمان)، حکومت (رامپوری 1363: ذیل قهرمان) و آهنگی در موسیقی (دهخدا 1352: ذیل قهرمان). علاوه بر این، تلفظ این واژه، امروزه به صورت «قهرمان» نیز رایج شده است (انوری 1381: ذیل قهرمان).

### اما توضیحی درباره ترکیب «قهرمان ماء و طین»:

این ترکیب که در متون فارسی و عربی به کار رفته است، صفتی است در مدح

در شعر فارسی نمونه‌های آن را تا عصر قاجار هم می‌توان دید:

- سایه یزدان معز الدین و الدنیا اویس پشت ملک و دین و ملت، قهرمان ماء و طین

(سلمان ساوجی 1382: 181)

- باعث تعمیر عالم پاسبان بحر و بر مایه تخمیر آدم قهرمان ماء و طین

(محتشم کاشانی 1344: 161)

- به عهد ناصر دین قهرمان آتش و آب که بود سطوت قهرش فغان آتش و آب

(سدید السلطنه 1362: 129)

«ماء و طین»، اشاره به عناصر اربعه دارد و این ترکیب، به معنای «حاکم بر هستی و عناصر اربعه» است: «المراد أنه مدبر الماء و الطین و هما من عناصر التکوین الأساسية التي اصطلاح على أنها أربعة: الماء و الهواء و النار و الطین؛ و التقلیب على هذا النحو يتخذ منحى تألیهياً» (ابن تغری بردی 1413 ق: 13/118 به نقل از الألقاب الإسلامية ص 372). در شعر عبید زاکانی نیز این ترکیب را به صورت «قهرمان چار عنصر» می‌بینیم:

قهرمان چار عنصر پادشاه شش جهت  
آفتاب هفت کشور سایه پروردگار  
(عبید زاکانی 1380: 383)

### واژه قهرمان در شروح و ترجمه‌های نهج البلاغه

الف- در شروح و ترجمه‌های عربی:

پس از روشن شدن تحوّل معنایی واژه قهرمان و تفاوت معنایی آن در زبان فارسی و عربی، به بررسی صحت و سقم شروح و ترجمه‌های (عربی و فارسی) نامه حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) در مورد واژه قهرمان پرداخته می‌شود:

الف- در شروح و ترجمه‌های عربی:

در کتب غریب الحدیث مثل مجمع البحرین (طریحی 1395 ق: 150/6) و النّهایة (ابن اثیر، بی تا: 129/4) واژه قهرمان صحیح معنا شده است: «هو کالخان و الوکیل و الحافظ لما تحت یدیه و القائم بامور الرّجل بلغة الفرس».

شروح عربی نهج البلاغه، مانند: «بهج الصباغة» و «الدرة النجفية»، معنای واژه را درست آورده‌اند و در توضیح مفاد جمله «فإن المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة»، که تمثیلی است برای جمله قبل خود، یعنی «و لا تملك المرأة من أمرها ما جاوزت نفسها»، از وظایف خاص قهرمانان، مثل امر و نهی و تصرف در امور و تدبیر آنها سخن گفته‌اند (شوشتری 1376: 31/8 و خویی 1325 ق: 323).

و در دیگر کتاب‌ها:

- اعلام نهج البلاغه سرخسی: «و لا يمكن من الأمر و النهی و التصرف في الأمور فإن ذلك من شأن القهرمان» (سرخسی 1373: 251-252).
  - شرح نهج البلاغه مجلسی: «القهرمان: الذي يحكم في الأمور و يتصرف فيها بأمره» (مجلسی 1367: 3/ 533).
  - ابن ابی الحديد: «إنما تصلح للمتعة و اللذة و ليست وكيلاً في مال و لا وزيراً في رأی» (ابن ابی الحديد 1337: 126/16-123).
  - منهاج البراعة هاشمی خویی: «عدم إحالة تدبير أمور البيت من شراء الحوائج و الأمور الخارجة عن تدبير أنفسهنّ عليهنّ» (هاشمی خویی 1358: 20/ 36).
  - في ظلال نهج البلاغة: «تتصرف فيما يختصّ الرجل نيابة عنه» (مغنيه 1358: 530-531/3).
  - الأمثال و الحكم المستخرجة من نهج البلاغة: «المنع من إدخالها في الشؤون المعاشية التي يقوم بها الرجل» (غروی 1365: 464-465).
- البته باید در نظر داشت، با توجه به اینکه وجه شبه در تشبیه زن به ریحانه را استمتاع و زیبایی بدانیم یا لطافت، از جمله حضرت علی (ع) می‌توان دو برداشت مختلف کرد - چنانکه در شروح مورد نظر می‌بینیم - که می‌توانند در راستای هم باشند. اول اینکه تمثیل زن به ریحانه، به سبب تمتع و کامیابی از اوست (ابن ابی الحديد 1337: 123-126/16 و سرخسی 1373: 251-252) و بنابراین زن باید فرمانبردار و مطیع باشد، نه فرمانده و آمر.
- دوم اینکه تمثیل زن به ریحانه، برای یادآوری لطافت ذاتی و فطری زن و سرشت ویژه اوست (حسینی شیرازی 1423 ق: 4/ 81؛ مغنيه 1358: 530-531/3 و راوندی 1364: 3/ 115) و بنابراین زن باید از انجام برخی کارها پرهیز کند: «لأنّ ذلك يؤذیهنّ و یذهب بجمالهنّ و بهائهنّ و ینقص من الاستمتاع بوجودهنّ» (هاشمی خویی 1358: 20/ 36).
- در حقیقت، اگر حضرت علی (ع) زن را از داشتن مقام یک قهرمان پرهیز



می‌دهد، به خاطر آن است که انجام امور یک قهرمان که اغلب با صعوبت و دشواری همراه است، با ذات و فطرت زن تناسب ندارد و اسلام نمی‌خواهد بار سنگینی بر دوش زن بگذارد که در حدّ طاقت او نیست و با لطافت طبع او سازگار نیست. آنچه در «فی ظلال نهج البلاغة» آمده است نیز در همین راستاست: «كرامة المرأة أن تبقى المرأة و أن تضع نفسها حيث وضعتها الطبيعة و لا تتطفل على وظائف الرجال و قال شيخ محمد عبده: أين هذه الوصية من حال الذين يصرفون النساء في مصالح الأمة» (مغنیه 1358: 3/ 531-530). سخن پیشین حضرت (و لا تملک...) قرینه‌ای است که نشان می‌دهد وجه شبه، لطافت است و سخن بر سر مسائل ذاتی و فطری است.

خوانساری در شرح غرر الحکم، (1366: 6/ 318) زمینه فعالیت‌هایی را که به زن آسیب می‌رساند، محدودتر می‌کند و چنین می‌نویسد: «زن باید که متصدی نشود، مگر اموری را که متعلق به نفس او باشد از پاکیزه نگاهداشتن خود و زینت کردن و امثال آنها و خدمات دیگر خانه او مثل طبّی و رختشویی و جاروب کردن و امثال آنها در عهده او نشود، زیرا که زن ریحانی است که باید بوئید او را، نه کارگزار و خدمتکار. پس او را به این خدمات، پژمرده و افسرده نباید کرد». مثال‌های دیگر در زبان عربی چون «المرأة لعبة» و «النساء شقائق الرجال» (غروی 1365: 464) مضامینی در همین راستاست که این معنا را تأیید می‌کند.

#### ب- در شروح و ترجمه‌های فارسی

شروح و ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه در معنا کردن این واژه 5 دسته‌اند: دسته اول (بویژه مترجمان قدیم) معنای صحیح و اصیل یا معنا و مفهوم قریب به آن را آورده‌اند، یعنی معنای کارفرما و کارپرداز که حاکم بر امور (و به عبارت دیگر خادم) است و انجام کارهای دشوار بر عهده اوست. مانند: ترجمه نهج البلاغه محمدعلی شرقی (1363: 324)، ترجمه نهج البلاغه از مترجمی نامعلوم از قرون 5 و 6 (جوینی 1377: 3/ 270-271)، ترجمه نهج البلاغه حسین انصاریان (بی تا: 642 -

خادم و کارپرداز)، ترجمه منظوم خورشید هدایت (ایران دوست 1344: 1335/2-1334 - کارفرمای آمر به قهر)، ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام (1379: 939-940/5)، شرح نهج البلاغه نواب لاهیجی (1356ق: 259-260)، تنبیه الغافلین (کاشانی 1378: 401-402/2)، ترجمه نهج البلاغه اردبیلی (بی تا: 294) و مفردات نهج البلاغه (قرشی بنایی 1377: 882/2 و 478/1).

در ترجمه دین پرور نیز، فرمانروای مقتدر (1379: 427-428)، در ترجمه سپهر خراسانی، حاکم بر امور (1358: 903) و در ترجمه اولیایی (1376: 701) و انصاری (1385: 850-851) «برای فرمان دادن نیست» آمده است که با تسامح می‌توان این ترجمه‌ها را نیز تا حدی درست دانست.

دسته دوم مترجمان که همه مترجمان معاصر هستند، به بیراهه رفته و از این اصل مهم که در ترجمه و شرح، باید واژه‌ها را با توجه به کاربردشان در عصر خود معنا کرد، غافل مانده‌اند و بنابراین، برای قهرمان، معنای امروزی آن را آورده‌اند؛ یعنی پهلوان یا شجاع و فرد نیرومند و دلاور. مانند: ترجمه نهج البلاغه آقامیرزایی (1379: 316 - پهلوان کارآمد)، آیتی (1378: 680-681 - پهلوان خشن)، احمدزاده (1378: 277-278 - دلاور و قهرمان)، بهشتی (1379: 319-320)، دشتی (1379: 537 - پهلوان سخت کوش) و نیز در فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه همین مؤلف (1376: 492)، محسن فارسی (1376: 386)، آشتیانی و امامی (1356، 87/3) و ترجمه غرر الحکم رسولی محلاتی (1378: 467/2 - قهرمان خشن).

دسته سوم ترجمه‌ها، هر دو معنای جدید و قدیم را در ترجمه خود آورده‌اند؛ یعنی کارفرما و دلاور. مانند: ترجمه مرحوم شهیدی (1378: 307)، ترجمه ارفع (1379: 1023) و ترجمه روحانی از شرح ابن میثم که واژه قهرمان را ذکر کرده است و می‌افزاید: «زن، انسانی نیرومند نیست و شأن او فرمانبری است و برای حکمرانی و تسلط آفریده نشده است» (روحانی 1375: 102/5 و 88). این کار نیز نادرست است، چون همان گونه که پیش از این اشاره شد، هرچند معنای دلیر و نیرومند از معنای ثانوی و متأخر واژه قهرمان است، ذکر آن علاوه بر اینکه این تصور را به وجود می‌آورد که قهرمان، از ریشه قهر است، لحاظ کردن آن در ترجمه

این عبارت از نهج البلاغه معنا را نیز تغییر می‌دهد؛ زیرا مطابق فرموده امام، اگر زنان نباید متکفل انجام هر کاری بشوند، به خاطر توانایی یا عدم توانایی آنها نیست، بلکه بر فرض توانایی انجام کار، این امور با فطرت و طبع زن سازگاری ندارد و در نهایت به او آسیب خواهد زد. علاوه بر آن، ذکر واژه قهرمان، ممکن است ذهن خواننده امروزی را به معنای فعلی واژه سوق دهد. برای مثال: در ترجمه مکارم (1387: 688/9 و 691- قهرمان و مسلط بر امور که نباید امور صعب و خشن و سنگین را بر عهده بگیرند)، ترجمه شریعت (1374: 405- قهرمان و کارفرما) و ترجمه منظوم انصاری (بی تا: 229/7):

"که زن چون غنچه‌های بوستان‌نیست کجا درخورد کار و قهرمان‌نیست  
تو را زبید که همچون گل بی‌بوییش نه آنکه کار صعب و سخت گوییش"  
دسته چهارم ترجمه‌ها نیز، واژه قهرمان را - شاید با این تصوّر که در معنای امروزی آن است - بدون ترجمه و عیناً آورده‌اند؛ مانند: زمانی (1378: 89 و 720)، مبشری (1360: 2/147)، معادخواه (1374: 332) و شریعتی (1382: 701- قهرمانانی سختی را درخور).

و دسته پنجم، ترجمه لفظ به لفظ نیاورده بلکه، مفهوم جمله را آورده‌اند بنابراین، مشخص نیست نویسنده با معنای قاموسی واژه آشنا بوده است یا نه؟ مانند ترجمه جواد فاضل: «زن همچون گل تازه و ظریف است و از او تندی خار نباید انتظار داشت. از آهوی کوهسار پسندیده نیست که همچون شیران شکاری حمله ور و درنده باشد» (فاضل 1398ق: 305)؛ و ترجمه شاهین و مقیمی: «زن گلی است خوشبوی و از گل، کار پر زور و زحمت خواستن شایسته نیست» (شاهین 1361: 1245 و مقیمی 1377: 994)<sup>15</sup>.

### نتیجه‌گیری

در نامه 31 نهج البلاغه که در مصادر معتبر آمده است، در عبارت «المراة ریحانة و لیست بقهرمانة» که از امثال عرب نیز شده است، واژه «قهرمانه»، مشمول تغییر و تحولات معنایی واژگان در طول زمان شده است. این واژه، از اصل

فارسی «کُهرمان» به معنای کاراندیش است و در فرهنگ‌های عربی به معنای وکیل و امین دخل و خرج، محافظ و نگهبان، کارفرما و پیشکار می‌آید و با همین معنای اصیل، به صورت معرّب «قهرمان» وارد شعر و نثر عربی شده است و ظاهراً یکی از اصطلاحات دیوانی بوده که در صدر اسلام به این زبان وارد شده است. از کاربردهای این واژه در متون عربی و نیز کتب احادیث، چنین برمی‌آید که قهرمان‌ها و قهرمانه‌ها طبقه‌ای خاص و با ویژگی‌ها و وظایفی منحصر به فرد بوده‌اند و در محیط و زمانه خود نقش مؤثری داشته‌اند.

اما در زبان فارسی، این واژه تغییر معنایی داده است. در لغتنامه‌ها و متون نظم و نثر فارسی کهن، این واژه در معنای اصیل خود به کار رفته است، اما با توجه به ملزومات معنایی این واژه، کم‌کم معنای تسلط و غلبه و دلاوری، بر معنای اصلی غلبه می‌یابد به طوری که در دهه‌های آغازین قرن 14، این واژه به معنای پهلوان و شجاع و نیرومند (معادل بطل عربی و hero انگلیسی) منتقل می‌شود.

در شروح عربی نهج البلاغه به معنای صحیح واژه توجه شده است، اما در شروح و ترجمه‌های فارسی، عده‌ای از مترجمان به معنای صحیح و قدیمی واژه توجه نکرده‌اند و معنای امروزی آن را ذکر کرده‌اند؛ در حالیکه به استناد کاربرد قهرمان در متون نظم و نثر عربی، شروح عربی نهج البلاغه و لغتنامه‌های عربی به عربی و همچنین به استناد سیاق عبارت در نامه امام، واژه قهرمان به معنای کارفرما، پیشکار و فردی مسلط بر امور است که معمولاً وظایفی سنگین بر عهده دارد.

### پی‌نوشت‌ها

1. اکثراً این نامه را خطاب به امام حسن دانسته‌اند (نظیر: کلینی 1365: 509/5، مجلسی 1404ق: 252/100 و 200/74، طبرسی 1408ق: 252/14-251). عده‌ای نیز این نامه را خطاب به محمد حنفیه تلقی کرده‌اند (نظیر: شیخ صدوق 1410ق: 362/3).
2. به نظر می‌رسد وجه اشتراک خلم و المرأة نیز در انس و الفتی است که انسان با آنها پیدا می‌کند و آرامشی است که در کنار آنها می‌یابد.
3. البته طبرسی این جمله را به همین صورت از «تحفة الاخوان» صفحه 73 نقل کرده و در پاورقی افزوده است که چنان که در دیگر احادیث آمده است، «ریحانة» احتمال صحّت بیشتری دارد.

4. به معنی صحرای کشته و زراعت شده (دهخدا، 1352: ذیل همین واژه).
5. به معنی عرش، آسمان و بهشت (همان).
6. نظر دیگر درباره ریشه این واژه چنین است: «قهرمان مشتق از کهرم است و پسوند نسبت ان. کهرم یعنی کاری‌ترین و مؤثرترین. صورت باستانی آن ظاهراً به این شکل بوده است: کرتمه (kar-tama). کر یک صفت - ریشه است (یعنی صفتی که عیناً از ریشه فعل است) به مفهوم کاری، مؤثر و کارآمد. پسوند تمه نیز صفت عالی می‌سازد. تحوّل واژه چنین است: Kar-tama → kartrama → kathram → kahram؛ و معنی قهرمان می‌شود: آنکه از زمرة کاری‌ترینان یا تواناترینان است» (www.adel-ashkboos.mihanblog.com نقل از سید مرتضی مهدوی نصر).
7. و نیز در بعضی فرهنگ‌های نهج البلاغه نظیر «الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی شروحه» از سید جواد مصطفوی صفحه 360 که قهرمانه و مقهور و قهر را در کنار هم آورده است.
8. در «تهذیب اللغة» ازهری: قهرماً (ازهری 1964م: 502/6 ذیل قهرم)
9. الخَائِلُ: «الحافظُ للشيء». يقال: فلان يَخُولُ على أهله، أي يرعى عليهم. و قد خُلْتُ المَالَ أَخُوهُ إذا أحسنت القيام عليه. يقال: هو خالُ مالٍ و خائلُ مالٍ و خَوْلِيُ مالٍ، أي حَسَنُ القيام عليه. و هو اسمٌ يقع على العبد و الأمانة» (جوهری 1985م: ذیل خول).
10. السُّفْسِيرُ «بالكسر: السَّمَسَارُ. قال الأزهري: مُعَرَّبٌ و هي كلمة فارسيّة. و قيل السُّفْسِيرُ: الخَادِمُ في قول أوس. قيل: هو التَّيْمُ بالأمر المصلحُ له، قاله الأزهري، و كذا التَّيْمُ بالنّاقَةِ أي الذي يقومُ عَلَيْهَا و يُصَلِّحُ شَأْنَهَا. قال المَوْزَخُ: هو العَبْقَرِيُّ و هو الحاذِقُ بِصناعتِهِ من قوم. قال ابن الأعرابي السُّفْسِيرُ: القَهْرْمَانُ، في قول أوس السابق. قيل: السُّفْسِيرُ: الفَيْحُ و هو مُعَرَّبٌ بيبك» (زبيدي 1306ق: ذیل سفسر).
11. در «تاریخ طبری» (به نقل از مجلسی) به صورت «بابویه» و در «المناقب المزیدية ابوالبقاء حلی» (موسوعه الشعریه)، «بابویه» آمده است.
12. ابن فرات در ماه پنج هزار دینار به چهارمه پرداخت می‌کرده است (رک: کحاله 1984م: 123/5).
13. در حومه جنوبی بغداد، میدانی به نام «میدان کهرمانه» وجود دارد که برخی معتقدند مجسمه نصب شده در آن، مربوط به زن شجاعی است که معشوقه علی بابا بود و چهل حرامی را در چهل خم اسیر کرد و بر سر آنها روغن داغ ریخت. بعید نیست نام کهرمانه، با قهرمانه مربوط باشد.
14. در یک سفینه کهن (چاپ شده در شماره هفتم سال 21 مجله ادبی ارمغان)، به نام علی

باخرزی مؤلف «دمية القصر» چاپ شده است.

15. لازم به ذکر است در ترجمه‌های انگلیسی نهج البلاغه، واژه قهرمان " administrator " به معنای مدیر ( Ali REZA, 2007 م: 366/2 ) و " to rule and govern humanity " به معنای حکومت و فرماندهی جامعه ( Askary jafary, 1981 م: 55 ) ترجمه شده است.

### منابع

- آشتیانی، محمدرضا و محمّد جعفر امامی (1356)؛ ترجمه گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه، انتشارات مطبوعاتی هدف، قم.
- آقا بزرگ طهرانی، محمّدحسن (1355)؛ الذریعة الى تصانیف الشیعة، کتابخانه اسلامیّه، تهران.
- آقا میرزایی، ناهید (1379)؛ ترجمه نهج البلاغه، بهزاد، تهران.
- آمدی، عبدالواحد تمیمی (1378)؛ غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سیّد هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- آیتی، عبدالمحمّد (1378)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و بنیاد نهج البلاغه، تهران.
- ابن ابی الحدید (1337)؛ شرح نهج البلاغه، تصحیح محمّد ابوالفضل ابراهیم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- ابن الاثیر، مبارک بن محمّد (بی تا)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمّد الطناحی، دار الاحیاء الکتب العربیّه، قاهره.
- ابن تغری بردی، یوسف (1413ق)؛ النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قدم له و علق علیه محمّد حسین شمس الدین، دار الکتب علمیّه، بیروت.
- ابن جوزی، ابی الفرج عبدالرحمن (بی تا)؛ الاذکباء، مرکز الموسوعات العالمیّه، بیروت.
- ابن سیّده، علی بن اسماعیل (1388ق)؛ المحکم و المحيط الأعظم، تحقیق عبدالستار احمد فراج، معهد المخطوطات بجامعة الدول العربیّه، قاهره.
- ابن شعبه الحرانی، حسن بن علی (1367)؛ تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه احمد جنتی، امیرکبیر، تهران.
- ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر (بی تا)؛ بلاغات النساء، انتشارات شریف رضی، قم.
- ابن عبد ربّه، احمد بن محمّد (1420ق)؛ العقد الفرید، تحقیق و تعلیق برکات یوسف هیور،

- شرکت دار الارقم بن ابی الارقم، بیروت.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (1405ق)؛ لسان العرب، ادب الحورة، قم.
- الاتلیدی، محمد دیاب (1410ق)؛ أعلام الناس بما وقع للبرامكة مع بنی العباس، دار صادر، بیروت.
- احمدزاده، ناصر (1378)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، اشرفی، تهران.
- الادیب الکریمینی، علی بن محمد (1358)؛ تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- اردبیلی، حسین بن شرف الدین (بی تا)؛ ترجمه نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تهران.
- ازهری، ابی منصور محمد بن احمد (1964م)؛ تهذیب اللغة، تحقیق محمد عبدالمنعم خفاجی و محمود فرج العقدة، الدار المصرية للتألیف و الترجمة، قاهره.
- انصاری قمی، محمدعلی (1385)؛ ترجمه نهج البلاغه، انتشارات امام عصر، تهران.
- \_\_\_\_\_ (بی تا)؛ نهج البلاغه منظوم، ناشر مؤلف، تهران.
- انصاریان، حسین (بی تا)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهارم، پیام آزادی، تهران.
- الانطاکی، داود؛ تزیین الأسواق فی اخبار العشاق، نسخه موجود در کتابخانه اهدایی مرحوم یزدگردی به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان.
- انوری، محمد بن محمد (1364)؛ دیوان اشعار، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- انوری، حسن (1381)؛ فرهنگ بزرگ سخن، ناشر: سخن، تهران.
- اولیائی، نبی الدین (1376)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، زرین، تهران.
- ایراندوست، عباس (1344)؛ خورشید هدایت، اسلامیّه، تهران.
- البخاری، محمد بن اسماعیل (1987م)؛ صحیح البخاری، دارالقلم، بیروت.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف (1357)؛ برهان قاطع، با حواشی دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران.
- البستانی، البطرس (1977م)؛ محیط المحيط، مکتبه لبنان ناشرون، بیروت.
- البستانی، فؤاد افرام (1382)؛ المعجم الوسیط، ترجمه محمد بندر ریگی، نشر اسلامی، بی جا.
- البعلبکی، روحی (1387)؛ فرهنگ عربی - فارسی المورد، ترجمه محمد مقدس، امیرکبیر، تهران.
- بهار، محمدتقی (1357)؛ دیوان اشعار، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران.

- بهشتی، محمد (1379)؛ ترجمه نهج البلاغه، انتشارات شهريور و تابان، تهران.
- بیهقی، ابراهیم بن محمد (1380ق)؛ المحاسن و المساوی، دار صادر، دار بیروت، بیروت.
- پور داود، ابراهیم (1356)؛ فرهنگ ایران باستان، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی (1414ق)؛ سنن الترمذی، المكتبة الاسلامية، بی جا.
- التنوخی، ابوعلی محسن بن علی (1970م)؛ المستجد من فعلات الاجواد، تحقیق محمد کرد علی، بی نا، بغداد.
- \_\_\_\_\_: (1393ق)؛ نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة، تحقیق عبود الشالجي، دار صادر، بیروت.
- التوحیدی، ابو حیان (1407ق)؛ البصائر و الذخائر، تحقیق وداد القاضي، دار صادر، بیروت.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد (1384ق)؛ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار المعارف، قاهره.
- \_\_\_\_\_ (1966م)؛ خاصّ الخاص، با مقدمه حسن الامین، دار مكتبة الحياة، بیروت، لبنان.
- جُرّ، خلیل (1365)؛ فرهنگ عربی فارسی لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، امیرکبیر، تهران.
- جوایقی، ابی منصور موهوب بن احمد (1966م)؛ المعرب من الکلام الاعجمی، تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، چاپ افست، تهران.
- الجوهري، اسماعیل بن حماد (1985م)؛ صحاح اللغة، تصحیح احمد عبدالغفور عطّار، ناشر: امیری، بی جا.
- جوینی، عزیزالله (مصحح) (1377)؛ ترجمه نهج البلاغه، مترجمی از قرن 6، چاپ دوم، دانشگاه تهران، تهران.
- جوینی، علاء الدین عطاملک (1355)؛ تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی، مطبعه بریل، لیدن، هلند.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (1409ق)؛ وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت، قم.
- الحسینی الخطیب، عبدالزهراء (1395ق)؛ مصادر نهج البلاغه و اسانیده، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- حسینی شیرازی، سید محمد (1423ق)؛ توضیح نهج البلاغه، دارالعلوم، تهران.
- حسینی، عبدالرشید (1337)؛ فرهنگ رشیدی، تصحیح محمد عباسی، کتابفروشی بارانی، تهران.
- الحمیری، محمد بن عبدالمنعم (1984م)؛ الروض المعطار فی خبر الاقطار، حقّقه احسان



- عبّاس، الطبعة الثانية، مكتبة لبنان، بيروت.
- خاقانی شروانی، افضل الدّین بدیل (1374)؛ دیوان اشعار، با مقابله و تصحیح دکتر سیّد ضیاء الدّین سجادی، چاپ پنجم، زوار، تهران.
- خوانساری، جمال الدّین محمّد (1366): شرح غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح محدث ارموی، چاپ چهارم، دانشگاه تهران، تهران.
- الخوری الشرتوتی، سعید (1889م)؛ أقرب الموارد فی تصحیح العریبة و الشوارد، مطبعة اليسوعیه، بیروت.
- خویی، ابراهیم بن حسین دنلی (1325ق)؛ الدرّة النجفیة، چاپخانه اختر شمال، تهران.
- داعی الإسلام، محمّد علی (1364)؛ فرهنگ نظام، چاپ دوم، شرکت دانش، تهران.
- دزی، رینهارت (1997م)؛ تکملة المعاجم العریبة، ترجمه محمّد سلیم النعمی، دار الشؤون الثقافیة العامة، آفاق عربیة، عراق، بغداد.
- دشتی، محمّد (1379)؛ ترجمه نهج البلاغه، مؤسسه انتشارات مشهور، قم.
- \_\_\_\_\_ (1376)؛ فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه، چاپ دوم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، قم.
- دهخدا، علی اکبر (1352)؛ لغت نامه، سازمان لغت نامه، تهران.
- دین پرور، سیّد جمال الدّین (1379)؛ نهج البلاغه پارسی، بنیاد نهج البلاغه، تهران.
- دینوری، ابن قتیبه (1373)؛ عیون الاخبار، منشورات الشریف الرضی، قم.
- الرافعی القزوینی، عبدالکریم بن محمّد (1376)؛ التدوین فی أخبار قزوین، تحقیق الشیخ عزیز الله العطاردی، جمعیة المخطوطات ایرانیة و نشر عطار، تهران.
- رامپوری، غیاث الدّین (1363)؛ غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران.
- راوندی، قطب الدّین (1364)؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سیّد عبد اللطیف کوهکمر، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- رستم الحکما (محمّد هاشم آصف) (1352)؛ رستم التواریخ، تصحیح محمّد مشیری، چاپ دوم، چاپخانه سپهر، تهران.
- روحانی، حبیب الله (1375)؛ ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- زبیدی، محمّد مرتضی (1306ق)؛ تاج العروس من جواهر القاموس، دار المکتبه الحیاه، بیروت.
- زمانی، مصطفی (1378)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوازدهم، مؤسسه انتشارات نبوی، تهران.

- الزمخشري، ابى القاسم محمود بن عمر (1410ق)؛ ربيع الابرار و نصوص الاخبار، انتشارات الشريف الرضى، قم.
- سپهر خراسانى، احمد (1358)؛ ترجمه نهج البلاغه، اشرفى، تهران.
- سيدالسلطنه، محمد على خان (1362)؛ سفرنامه سيدالسلطنه (التدقيق فى سير الطريق): تصحيح احمد اقتدارى، تهران، بهنشر.
- سراج قارى، ابى محمد جعفر (1958م)؛ مصارع العشاق، دار صادر، بيروت.
- سرخسى، على بن ناصر (1373)؛ اعلام نهج البلاغه، تصحيح عزيز الله عطاردى، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران.
- سروش اصفهانى، محمدعلى خان (1340)؛ ديوان اشعار، به اهتمام محمد جعفر محبوب، امير كبير، تهران.
- سلمان ساوجى (1382)؛ كليّات، تصحيح عباسعلى وفايى، انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، تهران.
- سنابى، ابوالمجد محدود بن آدم (1359)؛ حديقه الحقيقه، تصحيح مدرّس رضوى، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- \_\_\_\_\_ (1336)؛ ديوان اشعار، به كوشش مظاهر مصفا، امير كبير، تهران.
- سياح، احمد (1371)؛ فرهنگ بزرگ جامع نوين عربى - فارسى، اسلام، تهران.
- سيد بن طاووس (1374)؛ كشف المحجّة لثمره المهجّة، ترجمه اسدالله مبشرى، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران.
- شاهين، داريوش (1361)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ پنجم، جاويدان، تهران.
- شرقى، محمدعلى (1363)؛ ترجمه نهج البلاغه، دار الكتب الاسلاميه، تهران.
- شريعت، محمدجواد (1374)؛ ترجمه نهج البلاغه، اساطير، تهران.
- شريعتى، مهدى (1382)؛ ترجمه نهج البلاغه، فرهنگ مكتوب، تهران.
- شميسا، سيروس (1374)؛ كليّات سبك شناسى، چاپ سوم، فردوس، تهران.
- شوشترى، محمدتقى (1376)؛ بهج الصباغة فى شرح نهج البلاغه، اميركبير، تهران.
- الشويرى، جرجس همّام (1995م)؛ معجم الطالب، الطبعة الثانية، مكتبة لبنان ناشرون، بيروت.
- شهيدى، سيد جعفر (1378)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهاردهم، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، تهران.
- شيخ صدوق، محمد بن على (ابن بابويه) (1410ق)؛ من لا يحضره الفقيه، تحقيق و تعليق السيد حسن الموسوى الخراسان، دارالكتب الإسلامية، تهران.

- شیر، اذی (1908م)؛ الالفاظ الفارسیة المعربة، المطبعة الكاثولیکية للأباء اليسوعیین، بیروت.
- صائب تبریزی، محمدعلی (1370 و 1366)؛ دیوان، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- طبرسی، میرزا حسین (1408ق)؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الثانية، تحقیق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، بیروت.
- طریحی، شیخ فخرالدین (1395ق)؛ مجمع البحرين، تحقیق سید احمد حسینی، الطبعة الثانية، منشورات المكتبة المرتضوية، تهران.
- طوسی، محمد بن حسن (1365)؛ التهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
- عبده، شیخ محمد (بی تا)؛ ترجمه نهج البلاغه، المطبعة الرحمانية، مصر.
- عبید زاکانی (1380)؛ جاودانه عبید زاکانی، به اهتمام محسن قشمی، نشر ثالث، تهران.
- عطّار، فریدالدین محمد (1345)؛ دیوان اشعار، تصحیح دکتر تقی تفضلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- عمید، حسن (1365)؛ فرهنگ عمید، امیر کبیر، تهران.
- عنصری، حسن بن احمد (1363)؛ دیوان اشعار، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، کتابخانه سنایی، تهران.
- غروی، محمد (1365)؛ الأمثال و الحكم المستخرجة من نهج البلاغة، جامعه مدرسین حوزه علمیّه، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- \_\_\_\_\_ (1401ق)؛ الأمثال فی نهج البلاغه، انتشارات فیروزآبادی، قم.
- غفرانی، محمد و مرتضی آیت الله زاده شیرازی (1369)؛ فرهنگ اصطلاحات روز فارسی - عربی، امیر کبیر، تهران.
- فارسی، محسن (1376)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ دهم، امیر کبیر، تهران.
- فاضل، جواد (1398ق)؛ سخنان علی از نهج البلاغه، به اهتمام حسن سادات ناصری، چاپ بیستم، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران.
- فخرالدین اسعد گرگانی (1337)؛ ویس و رامین، به اهتمام محمد جعفر محبوب، بنگاه نشر اندیشه، تهران.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (1405ق)؛ العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، دارالهجره، قم.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (1371)؛ دیوان اشعار، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، زوار، تهران.

- فرخی یزدی، محمد (1369)؛ دیوان اشعار، به اهتمام حسین مکی، چاپ نهم، امیر کبیر، تهران.
- فیض الاسلام، سید علی نقی (1379)؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپ پنجم، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، تهران.
- قاتنی، حبیب الله بن محمد علی (1336)؛ دیوان اشعار، تصحیح محمد جعفر محجوب، امیر کبیر، تهران.
- قرشی بنایی، علی اکبر (1377)؛ مفردات نهج البلاغه، تصحیح محمد حسن بکائی، مؤسسه فرهنگی نشر قبله، تهران.
- کاشانی، ملا فتح الله (1378)؛ تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، تصحیح سید محمد جواد ذهنی تهرانی، پیام حق، تهران.
- کحاله، عمر رضا (1984م)؛ أعلام النساء فی عالمی العرب و الإسلام، ویرایش دوم، نشر الرساله، بیروت.
- کلینی، محمد یعقوب (1365)؛ الکافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
- مبشری، اسدالله (1360)؛ ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهارم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- مجلسی، محمد تقی (1404ق)؛ بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- \_\_\_\_\_ (1367)؛ شرح نهج البلاغه، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، الدائرة العامة للنشر و الاعلام، بی جا.
- محبی، محمد (بی تا)؛ خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر، دار صادر، بیروت.
- محتشم کاشانی، علی بن احمد (1344)؛ دیوان، به کوشش مهرعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران.
- شاد، محمد پادشاه (1335)؛ آندراج، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات کتابخانه خیام، تهران.
- مسعود، جبران (1992م)؛ الرائد، الطبعة السابعة، دارالعلم للملایین، بیروت.
- مسعود سعد سلمان (1364)؛ دیوان اشعار، به کوشش دکتر مهدی نوریان، انتشارات کمال، اصفهان.
- مسلم بن حجاج (1413ق)؛ صحیح، الطبعة الثانية، دار الدعوة و دار سخنون، بی جا.
- معاد یخو، عبدالمجید (1374)؛ خورشید بی غروب نهج البلاغه، ذره، قم.
- معزی، محمد بن عبدالملک (1362)؛ کلیات دیوان، با مقدمه و تصحیح ناصر هیبری، نشر مرزبان، تهران.

- معلوف، لوئیس (1375)؛ المنجد (عربی - فارسی)، ترجمه محمد بندر ریگی، انتشارات ایران، تهران.
- معین، محمد (1362)؛ فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
- مغنیه، محمدجواد (1358)؛ فی ظلال نهج البلاغه چاپ سوم، دار العلم للملایین، بیروت.
- مفید، محمد بن محمد (1364)؛ الارشاد، دار الکتب الاسلامیة، اصفهان.
- مقیمی، محمد (1377)؛ نهج البلاغه میراث درخشان امام علی علیه السلام، مهتاب، تهران.
- مکارم شیرازی، ناصر (1387)؛ پیام امیرالمؤمنین شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، انتشارات امام علی بن ابیطالب، تهران.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله (1363)؛ کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- مولوی، جلال الدین محمد (1367)؛ کلیات شمس تبریزی، امیرکبیر، تهران.
- میدانی، ابوالفضل احمد بن محمد (1393ق)؛ مجمع الامثال، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، دار الفکر، بیروت.
- نابلسی، شیخ عبدالغنی (بی تا)؛ تعطیر الأنام فی تعبیر المنام، المكتبة الثقافية، بیروت.
- ناصر خسرو (1370)؛ دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (1386)؛ خسرو و شیرین، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.
- \_\_\_\_\_ (1387)؛ هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفتم، قطره، تهران.
- نظیری نیشابوری، محمدحسین (1340)؛ دیوان، به کوشش مظاهر مصفا، کتابخانه امیرکبیر و زوار، تهران.
- نفیسی، علی اکبر (1343)؛ فرهنگ نفیسی، کتابفروشی خیام، تهران.
- نواب لاهیجی، میرزا محمدباقر (1356ق)؛ شرح نهج البلاغه، اخوان کتابچی، تهران.
- نوابی، علی شیر (1993م)؛ دیوان فارسی (منتخب)؛ به انتخاب علی محمدی، نشریات عرفان، دوشنبه.
- نویری، شهاب الدین (1980)؛ نهاية الارب فی فنون الادب، دار الکتب و الوثائق القومية، قاهره.
- وحشی بافقی، کمال الدین (1347)؛ دیوان، ویراسته حسین نخعی، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران.

- هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله (1358): منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید ابراهیم میانجی، چاپ چهارم، مکتبه الاسلامیه، تهران.
- یوشیج، نیما (1370): مجموعه کامل اشعار، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، نگاه، تهران.
- سایت عادل اشکبوس (کارشناس مسؤول گروه عربی دفتر تألیف کتاب‌های درسی، پژوهشگر در زمینه ریشه‌یابی نام‌ها و واژه‌ها): ([www.adel-ashkboos.mihanblog.com](http://www.adel-ashkboos.mihanblog.com)).
- الموسوعة الشعرية، نرم افزار، ویراست سوم، المجمع الثقافی، ابوظبی، 1997-2003.
- Ali Reza (translator)(2007): Nahjol balagha hazrat Ali, Ansarian publication, Qom.
- Askary jafary. Seyyed Mohammad (translator) (1981): Nahjol balagha. Hazrat Ali, The ministry of Islamic guidance. Tehran.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی